



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

کافه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالیانه

در ایران ۲ تومان

در آلمان ۴۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

۷ اسفندارمذماه قدیم ۱۲۸۹ زردگردی = غره ذی القعدة سنه ۱۳۳۸ = ۱۷ ژوئیه فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 7 • Jahrg. 5

استمداد

بواسطه آنکه در نتیجه جنگ اروپا جهان «چون موی زنگی در هم افتاده» راهها بقدری بنجایب شده که اینک پس از شش ماه از ابتدای نشر «کاوه» خبر از وصول وانتشار آن در ایران میرسد و پس از ماهها انتظار تزه جراید و مکاتیب طهران مشعر بر انتشار کاوه در آنجا رسیده. چنانکه ما در شماره اول کاوه حدس زده بودیم معلوم شد کاوه در ایران هم معارض پیدا کرده و هم طالب. جراید ایران بعضی تقریب کردند و بعضی تنقید. ما از هر دو متشکریم و از نقادان مؤدب بیشتر از همه سپاسگذاریم چه دلیلی بهتر از آن بر توجه و التفات جدی بمندرجات روزنامه و تعمق در مسودات ناقابل ما نتواند شد و چون این خرده گیری با ادب و منطق توأم شد بهترین راهنمای اخلاق برای ملت در تحقیق مطالب و آداب و اصول مناظره میشود. در مکاتیبی که رسید بیشتر اسباب تشویق موجود بود و معلوم شد منع غیر رایج ما که باصطلاح فرنگی مآبان از «مود» امروزه ایران (یعنی سیاست باقی) خارج بوده و از جنس رایج مرغوب بازار روزنامه خوانهای آنجا کنار و پرت است نیز بقصدی قاعده «هیچ کالائی بی مشتری نیست» کم و بیش اهل هوسی پیدا کرده است.

یک چیز در میان این اخبار واصله از ایران برخلاف انتظار ما بود و آن این است که ما از ابتدا انتظار آن داشتیم که نوشتههای کاوه طالب کمتر داشته باشد و معارض زیاد یعنی اقبال کنندگان به «کاوه» در اقلیت باشند و معرضین در اکثریت چه ما جنگ میکنیم با جهل و تعصب و غرور و خودپسندی یعنی ووطن پرستی غلطی

وخواه و وحشگری وکی میتواند بگوید جهل و تعصب در ایران در اقلیت است و علم و تربیت در اکثریت. لکن از اخبار واصله — اگر همه تمارف نباشد — چنان مستفاد میشود که همه سیاستین اطراف مسجد شاه پس از مطالعه کاوه بر «فرنگی مآبان برلین» که میخواهند برخلاف مقتضیات تدین و وطن پرستی تمدن فرنگی را در ایران رواج بدهند لعنت نخوانده اند بلکه بعضی بر عکس پس از آنکه صاحب مقالات را پیدا نکرده که کریانش را گرفته و شفاها بادله و براهین بطلان مدعای او ثابت کنند بالأخره بعد از فرونشستن غیظ و بار دیگر زیر و رو کردن روزنامه خود بخود در خلوت گفته اند که «بابا پر هم بد نگفته اند».

حالا ما با این جمع یعنی با آنانکه کم و بیش مشتری منع ما و طالب خیالات ما هستند کاری داریم و میخواهیم باین دسته از طالبین معرفت که شاید بعضی از آنها علاوه بر آنکه از کاوه خوششان میآید شور و هوس مخصوصی هم بانتشار آن داشته باشند اظهار کنیم که بدبختانه بواسطه گران طبع و کفند و همه چیز و ترقی فوق العاده و روز بروز قیمت وسائل زندگی فعلاً بیم آنست که کاوه نتواند بوسیله عایدات وجوه اشتراک که هنوز محدود است خود را نگاه بدارد چه دخلش مطابق خرج او نیست و شاید تا مدتی هم نشود مگر آنکه عده مشترکین نقد و بیشکی بده خیلی زیاد شود و مثلاً به الی چهار هزار نفر برسد و لهذا فعلاً راهی برای امداد به «کاوه» بنظر نمی رسد جز پیشنهاد ذیل:

ما نویسندگان کاوه — که همه اوقات خودمان را صرف نشر علوم و حقایق (بعقیده خودمان) و جهاد با جهل و تعصب میکنیم و هوس زیادی هم باین خدمت داشته و حاضریم همه پشت کار و وقت خود را برای تتبع

شکسته و طلبکار دم در هتاک می کند ولی سرکار والا متصل از عهد «مرحوم شاهزاده» صحبت میفرمایند. ایرانیان بدبختی هم که بواسطه اغفال کتب و جراید ملت پرست مفرط عهد اخیر مبتلای آفت خود پستی ملی شده و با اعتماد قول روضه خوانهای سیاسی و ناطق شده و آخوندهای روزنامه نویس و شعرای مؤلف قرن چهاردهم هجری عقیده شان این شده که ما اشرف مخلوقات و ملل بوده و همه فرنگها هم تصدیق دارند که ما صفات عالی و نجابت فطری و تمدن ارثی و ادبیات بی نظیر داریم نیز حکم همان شاهزاده مفرور، جوان خودپسند لجوج و وارث مسرف را دارند. یاد دارم که از اوان طفولیت می شنیدیم که قوانین فرنگی از ترجمه کتب فقه ما بعمل آمده و هر چه فرنگها بعد از صدها سال ترقی علم و تمدن با ذره بین و دوربین کشف میکردند یا اصلاحات اجتماعی بزرگی در زندگی جامعه انسانی احداث و ترویج میکردند آخوند محله ما بعد از شنیدن آنها چون در کتب عربی «خودمان» رجوع میکرد تمام آنها را در آن کتب می یافت که از اول بوده ولی التفات بآنها نشده (!). خصوصاً که تمدن قدیم ایران که محض آنکه اثر زیادی از آن نمانده بیشتر مجال فرض و قیاس در آن هست و بازار خودستانی را گرم میکند برای مدعیان تقوی ایران بر همه دنیا و حسودان عقل و علم فرنگی نجس سرمایه خوبی است و در این موارد است که درست (بر عکس قاعده اصولیت) عدم وجدان دلیل وجود میشود. دکتر شبلی شمل یک عالم مصری قبطی بود که نه تنها اعلم و افضل بلکه با شجاعت ترین علمای عربی زبان این عصر بود و خدماتش بترقی علمی مصر و سوریه از هر کسی بیشتر است و بدبختانه - آنقدریکه در خاطر می باشد - در قتل عام علما و حکما و فضلا و ادبای عربی زبان که حکومت عثمانی در زمان جنگ در سوریه کرد و بعضی از افراط پرستان عثمانی که بخوبی شانندی چنگیز تهاجر میکنند احیای سنت جد بزرگوار خودشان را در آن سرزمین تمدن قدیم نمودند شبلی شمل نیز بگناه وطن پرستی خود با جمعی دیگر از علمای درجه اول آن مملکت بقتل رسانیده شد. شبلی شمل در مقدمه ای که بترجمه کتاب «توخیر»^(۱) آلمانی در خصوص مسلک علمی داروین^(۲) نوشته چند کله حرف بسیار با معنی دارد که مثل خوبی بی بحث ما است. مشارالیه گوید بی نوع انسان از قدیم الایام خود را اشرف مخلوقات میدانست و بر تمام مخلوقات عالم و انواع دیگر حیوانات دعوی برتری داشته و خود را علت غائی موجودات میدانست. این غرور و نخوت انسان بر دو اساس اعتقادی تکیه داشت یکی آنکه کره زمین که مسکن او است مرکز افلاک و عوالم علوی و سفلی است و دیگری آنکه انسان یک نوع مستقل و مخلوق ممتاز و مخصوصی است که دارای نفس ناطقه است. و قیتکه کوپرنیک^(۳) اولین بار بواسطه اثبات حرکت زمین و ابطال مرکزیت آن یک تیشه ای بر یکی از دو بنیان غرور انسانی زده و آترا منهدم ساخت قدری از خود ستایی این جنس مفرور کاست و پایه عظمت او متزلزل گشت و چون داروین بواسطه اثبات قانون ارتقاء^(۴) و تسلسل انواع و توضیح آنکه انسان نیز

و تحریر مقالات کاوه و تألیف کتب مفیده علمی و سایر زحماتی که برای نشر مرتب و منظم یک روزنامه لازم است مصروف بداریم و در مقابل آن زندگی با وسعتی هم فعلاً نمیخواهیم - باهل فضل و دوستان معرفت خطاب کرده و منتی هستیم که ده نفر صاحبان همت پیدا شود که هر کدام دوست تومان نقد و فوری برای استحکام اساس «کاوه» بدهند و باین ترتیب دو هزار تومان پول نقد برای سرمایه دوره ابتدائی کاوه در بانک جمع شود. بدین طریق روزنامه کاوه مستقل و مستقر میشود و در آینده بواسطه وجوه اشتراک دخل و خرج هم تواند کرد.

اداره کاوه

علاوه بر این امیدواریم طالبین علم و معرفت بقدر مقدور روزنامه کاوه را ترویج نموده و بتزید عده مشترکین سعی بفرمایند که این قفره ضامن دوام و استحکام مستمر روزنامه تواند شد.

نکات و ملاحظات

از زمان قدیم تمام حکمای اخلاق و پیران مجرب **افلاس سُرف و شکست مفرور** ملتفت شده اند که غرور و خودپسندی مفرط از بدترین امراض مهلک اخلاقی است و مبتلای خود را دوچار بدبختی فوق العاده میکند و تنها چاره آن یک مغلوبیت سخت و صریح و شکست فاحشی است که باید برای آن گونه جوانهای بدبختی که مبتلای این فن از جنونند ولی ضمناً کمی عقل و انصاف و مخصوصاً حس اصلاح جوئی و تهذیب در فطرتشان موجود است پیش بیاید. اگر شما که حکیم و پخته و خیر خواه هستید با همچو جوان لجوج و مدعی سر و کار دارید و برای او دلسوزی و نیکخواهی هم دارید اغلب صلاح او و تکلیف خیر خواهی شما در این است که تمنا کنید و حتی کمک هم بنهائید که او در راه خطا و عناد خود دوچار یک شکست هولناک و ضربت دندان شکن ولی بی خطری بشود که یکباره او را تکان سخت داده و بنیان خیالات او را زیرورو و تار و مار گرداند و یک انقلابی در سیر زندگی او بعمل آورد که همانا طلیعه انتباه و هدایت و مبدأ اصلاح و سعادتش تواند شد. هم چنین است حال **مُسرفِ وِل** خرج که دارائی خود را در جوانی به بیمالاتی بیاد میدهد که در این مورد نیز شاید فقط خوشبختی حقیقی او در آن است که زودتر و در جوانی تا قوت و همتی در او باقی است سرمایه اش با آخر برسد و باصطلاح میراث پدری ته بکشد که آن افلاس مطلق اولین روز اقبال و بیداری او تواند شد.

اغلب ایرانیان و مخصوصاً آنها که کم و بیش اطلاع ناقصی از تاریخ قدیم ایران پیدا کرده اند در نظر ما همین حال را دارند و درست مثل شاهزاده جوان پر افاده ای هستند که پایش را از خطاب «حضرت اقدس والا» پائین تر نمیگذارد و برای هر کار جزئی «بچهها» راصدا میزند که بیابند و دماغش را پاک کنند یا کالسه بپندند در صورتیکه اسبهای کالسه بگرو رفته و جرخش

یک حیوانی از حیوانات مختلفه است سنگی بر شیشه موهومات شرافت بشر زد بکلی شالوده خودپسندی و دعوی اشرفیت که انسان بدان مینازید بر افتاد. این فقره مثال خوبی است برای تفاخرات بیعی ما ایرانیان و حیث جاهلیت که از تعصبات بیعی و وطن پرستی کاذب ناشی میشود. تا ایرانی بغفلت و اغفال خیال میکند که یکی از عادات و آداب او یا علم و معرفت او بر ملل متمدنه دنیا ترجیح دارد محال است قدم بجاده بیداری و ترقی بگذارد. یک دسته «وطنچی» های فرانسه دان یا آلهائی که باسلامبول و مصر و بیٹی سفری کرده و برگشته اند و دعوی علم و اطلاع دارند یک مشت مطالب موهومی در فضایل ملت خود ساخته باعث غفلت و ضلالت ملت و تولید یک مکه راسخه جهالت در این باب شده اند. بعضی روزنامه های عوام فریب فارسی هم در چهل سال اخیر آب و تاب باین موهومات داده سرمایه تعصب و کج بینی زیادی در قلوب مردم انبار کرده اند. دوای این درد مزمن آنست که بواسطه نشر حقایق علمی ایرانی را بر تهستی مادی و معنوی خود ملغف ساخته و باصطلاح آب پاکی بدستش ریخته شود که همت کسب کالات خارجی و عدم قناعت بیضاعت قلیل بلکه حالت افلاس خود در وی بمرکت آید. ایرانیان خیال میکنند که آنها در گذشته یک تمدنی عالی و درخشان مانند تمدن یونان داشته اند. و قتیکه حقایق علمیه و تاریخیه مبنه در جلو نظر آنها گذارده شود خواهند دید که ایران بعلم و ترقی دنیا کمک خیلی زیادی نکرده و مانند همه ملل عالم در اغلب آنچه هم که داشته مدیون تمدن و علم یونان - آن سرزمین معرفت و فیض - بوده است. رجز خواناتان ایران گمان میکنند ایران تاریخ شش هزار ساله و بلکه بیشتر دارد و زردشت پیش از موسی و در چندین هزار سال پیش از مسیح شریعت آورده. و قتیکه علم تاریخ تنقیدی و تحقیقی علمای بزرگ بایشان اثبات کند که تاریخ ایران بعنوان یک دولت با کوروش اول در قرن ششم پیش از میلاد مسیح شروع میکند و زردشت در شش قرن پیش از مسیح حیات داشته و قسمت بزرگ آوستا بنا بر آئی مدققین در حدود میلاد مسیح و در قرن قبل و بعد آن و حتی در زمان ساسانیان تألیف شده باز اوقاتشان تلخ میشود و بر تحقیقات «مغرضانه» علمای فرنگ طعن و لعن میکنند. و قتیکه باهل فضل ایران نشان بدهید که علوم عهد ساسانیان مانند دوره اول خلفای عباسی در دست نسطوریهای یونانی دان و سریانی نویس بوده و حتی در علم نجوم هم که رایج ترین فن ایران بود پس از آنکه ترجمه زیج شهریار مدنی در عهد منصور و هارون الرشید مدار و مناط عمل بود چون المَجَسْطی از یونانی ترجمه شد زیج شهریار [مانند زیج هندی «سدهند» (سید اهنّا)] در تحت الشعاع افتاد حل بر غرض گوینده اگر خارجی باشد و ضعف وطن پرستی او اگر ایرانی باشد میکنند و بالأخره اگر ایرانی بفهمد که مدنی است عقیده قدیمی مهاجرت ملل هند و اروپائی (که اقوام آریائی نیز یک شعبه از آنست) از آسیا باروپا که منشاء ادعای تفاخر «مهد خلقت و مدنیّت» بودن ایران است باطل و منسوخ گردیده و حالا علم ثابت کرده که این نژاد متمدن ابتدا در اروپا نشو و نما کرده

و از آنجا باسیا و هند مهاجرت و انتشار کرده دیگر آخرین تکیه گاه افتخار این مدعیان جاهل و خود پسند از میان میرود و شاید آنوقت است که ایرانی بفقر و جهل خود اقرار کرده بتواضع متصفانه در حوزه درس تمدن دنیای متمدن حاضر شده و علم و آداب انسانیت را فرا بگیرد و افتخارات قدیمه را دور انداخته بکسب فضایل امروزه میکوشد و باشاعر بزرگ عهد قدیم خود (۱) هم آواز شده گوید: تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

یکی از بدترین غلط کاریها مخلوط کردن حیثیات و هوس و تعصب است در علم حقیقی و این فقره بدبختانه در ملل خام و تازه چرخ که بجاده ملت پرستی میافتند زیاد دیده میشود و مخصوصاً اغلب وطن پرستی خود را میخواهند در علم داخل کرده و دلایلی از علم برای مدعیات ملی خود پیدا کنند ولی همه جا علم را مشوب کرده و آن نور آزاد و انسانی بین الملل و پاکیزه را بتعصبات مفاخرت اقوام تاریک میکنند. بارزترین مثال این فقره در ملت عثمانی و مخصوصاً ترکان جوان است که با علم تاریخ و علم زبان و علم معرفت اقوام بطور دلخواه و بچنگانه بازی میکنند تا بدین وسیله مفاخر کم مایه خود را زیاد کنند. این مرض اگر چه در ایران بان شدت نیست ولی آثار سرایت آن گاهی دیده میشود. بعضی جزایر ایران بودای هندی و صلاح الدین ایوبی را ایرانی کردند. علوم بابل و یونان را مکتسب از ایران دانستند. مخصوصاً یکی از عجیب ترین تحلیلات این مرض در میان فضلاء ما آنست که میزان علم و فضل علمای فرنگ را بنسبت مدح و قدح آنها از ما میسنجند. عقیده این اشخاص علما و سیاحین فرنگ که در باب ایران حالیه یا قدیم یا تاریخ آن یا ادبا و شعرای آن حرفی میزنند مجبورند ما را مدح و ثنا کنند و اگر یکی از آنها در مقام تحقیق عالمانه ایرادی گرفته و تنقیدی از ما یا یکی از گذشتگان ما کرد لابد یا مفرض است و یا جاهل. ادبا و نویسندگان ما هم حتی در علوم و ادبیات کارشان این است که ایران و ایرانی و قابلیت خارق العاده (!) او را ستایش و مدح کرده و ملت را خواب کند.

قسمت زیادی از این غلط کاری ناشی از مرض «سیاهی گری» است که در این زمان در ایران وبائی (۲) شده و باعث تولید و رواج آن چیزی گشته که ما همیشه از آن به «وطن پرستی کاذب» یا غلطی تعبیر میکنیم. این «وطنچی» های جاهل تصور میکنند اقرار بر تفوق علمی و ترقی و تمدن اروپا و افلاس ما در این باب بوطن پرستی ما بر میخورد و خیانت ملی است در صورتیکه اغراء بجهل کردن یک ملت جنایت ملی است از اعظم جنایات. آیا بهتر نیست که بهیستی مطلق خود اقرار کرده مانند همه اشخاص نادان و بیسواد ولی منصف آبیجد و قرشت خود را کنار گذاشته از الف بای تمدن شروع بکسب علم و آداب بکنیم و اینقدر بفهمیم که «هرکس که نداند و بداند که نداند» هم لاشه خر خویش بمنزل برساند» ولی وای بر «آنکس که نداند و نداند که نداند» که «در جهل مرکب ابد الدهر بماند».

(۱) ابو شکور بلخی. (۲) Epidémique

محک ذائقه

شعر فصیح^(۱)

«فرتوت گشت کشور و اورا بایسته تر زگور و کفن نیست
یا مرگ یا تجدّد و اصلاح راهی جز این دو پیش وطن نیست
ایران کهن شده است سرپاش در ماش جز که تازه شدن نیست
عقل کهن بمغز جوان هست فکر جوان بمغز کهن نیست
زاصلاح اگر جوان نشود مله گر مرد جای سوگ و خزن نیست
امروز حال ملک خراب است بر من بحال ریبه و طن نیست
شخصی زعیم و کارگشا نی مردی دلیر و نیزه فکن نیست
اخلاق مرد وزن همه فاسد جز مفسدت بسر و علن نیست
خویشی میان پور و پدر نه یاری میان شوهر و زن نیست
تنها سپید و پاک و لیکن یک خون پاک در همه تن نیست

قطعه دیگر^(۲)

برخیز شتربانا بر بند کجاوه کر چرخ عیان گشت کنون رایت کاوه
کز طول سفر حسرت من گشت علاوه بگذر بشتاب اندر از رود سپاوه
در دیده من بنگر دریاچه ساوه

و ز سینه ام آتشکده فارس نمودار

مرغان بساتین را منقار بریدند اوراق ریاحین را طومار دریدند
گاوان شکمخواره بگلزار چریدند گرگان ز پی یوسف بسیار دویدند
تا عاقبت او راسوی باز کشیدند یاران بفرخندش و اغیار خریدند
آوخ ز فروشنده دریغ از خریدار

چون خانه خدا خفت عس ماند ز رفتن خادم بی خوردن شد و بانوب خفتن
جاسوس پس پرده پی راز نهفتن قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن
واعظ بفسون خواندن و افسانه شفقتن نه وقت شنیدن دگر و موقع گفتن

آمد سر همسایه برون از پس دیوار

افسوس که این مزرعه را آب گرفته دهقان جگر سوخته را خواب گرفته
رخسار هنر گونه مهتاب گرفته چشمان خرد پرده ز خواب گرفته
خون دل مارنگ می تاب گرفته

ثروت شده بی مایه و صحت شده بیمار

شعر کربلائی^(۳)

آه عزیزان وطن از دست رفت
مایه ایمان وطن از دست رفت

آه که ایران ز جفا شد خراب آب امید همگی شد سراب
زاتش هجران وطن سوختیم از عم و حسرت دلمان شد کباب

گشته لگد کوب سم اسب خصم قبر نیاکان تو عالیجناب
روس ز یکجانب و هم انگلیس جانب دیگر بشتاب شهاب
تاخته برخاک جم و اردشیر گرگ صفت لیک بسان کلاب

چند به بیغیرتی ای بیشعور چند به بیهمتی ای بی کتاب
خیز و نگر دشمن دین را ذلیل بهر خدای شافع یوم الحساب

آه عزیزان وطن از دست رفت
مایه ایمان وطن از دست رفت

تزد خداوند و امام غریب روز قیامت رحمان سندروس
گر تو مسلمانی و عمخوار دین گر تو مسلمانی و صاحب نفوس
آه چه شد غیرت ایرانیان از چه سبب خم شده نزد فلوس
دست خیانت شده هر سو دراز ماهمگی مست و ملنگ و ملوس
مام وطن نالد و گوید همی ای همگی راهنمای لصوص

آه عزیزان وطن از دست رفت
مایه ایمان وطن از دست رفت

رحم کجا میکند انگلیس روس نخواهد ز تو جز مال و خون
بهر خدا بهر رسول خدا باش باولاد وطن رهنمون
نیست دیگر موقع صبر و سکوت خوش بود از بهر قوتها جنون

آه عزیزان وطن از دست رفت
مایه ایمان وطن از دست رفت

(۱) اشعار فوق قطعه ایست از قصیده ای که ملک الشعراء خراسانی متخلص به «بهار» در مدح شاه سروده و با استقبال قصیده مسعود سعد سلمان در مدح خواجه عمید حسن آنرا انشاء نموده [نقل از روزنامه «نوبهار» مورخه ۲۷ ذی القعدة سنة ۱۳۳۳].

(۲) این چند قطعه انقطاعی است از قصیده معروف و شاهکار یکی از بزرگترین شعراء ایرانی قرن اخیر ادیب الممالک (میرزا صادق خان قراغان) که با استقبال قصیده مستط معروف منوچهری درباره اوضاع اخیر ایران سروده. بدخترانه متن کامل این مستط ظاهراً با آنکه در حافظه اغلب اشخاص هست جائی طبع نشده است. مصرعهای ساقط که جای آنها خالی مانده در حافظه نگارنده نمانده و ناچار بجای آنها چند نقطه گذاشته شد.

(۳) اشعار فوق انقطاعی است از ترجیع بندی که در زیر عنوان «ندبه وطنیه - عبره لمن اعتبر» در جریده عبرت منطبعة کربلا در مطبعة حسینی در سنه ۱۳۳۳ نشر شده. این منظومه لوس را که نمونه ای از «اشعار وطنی مقدسین» است لابد یکی از طلاب «وطن جی» بقصد تحصیل یک بیت آجر طلا در بهشت بهر بیت از آن و اجر اخروی و قدری هم اجر دنیوی در زمان جنگ نظم فرموده اند. محض نشان دادن یک نمونه از ادبیات «اهل علم» درج شد.

چهار دوره

زبان فارسی

در زیر عنوان فوق می‌خواهیم ترقی و تنزل زبان فارسی را در قرون مختلفه از قرن چهارم که قدیمترین نمونهٔ نثر فارسی را در دست داریم تا این عهد نشان بدهیم و بنظر ما هیچ چیز بهتر از آن نیست که نمونه‌های از زبان ادبی ایران در ادوار مختلفه پیش انظار مقایسهٔ مدققین بگذاریم. بعقیده ما میشود این تغییرات زبان یا ببارت صحیح‌تر تغییرات انشایا بچهار دوره تقسیم کرد: اولی فارسی قرون اولی هجرت یعنی از قرن چهارم تا قرن هفتم و هشتم که بالنسبه ساده‌تر بوده است اگرچه بواسطهٔ سبک تألیف کلام و تأثیر صریح یازندی و عربی در آن از فارسی حایله قدری دور است. دوم فارسی بدیعی و «مطلق» دورهٔ انحطاط بعد از استیلای مغول است که یک انشای غلیظ و خنک پر از جناس و کنایه و صنایع لفظی رایج شد که نقطهٔ حسیض آن در «درهٔ نادره» میرزا مهدی دیده میشود و تاسی چهل سال پیش هم ادبای قضیلت فروش ایران و آخوندهای چیز نویس آن شیوه را زنده نگاه میداشتند. سوم دورهٔ انشای بالنسبه ساده‌تر و عهد اصلاح قرون اخیر است که از قایم مقام گرفته تا میرزا ملکم خان تکامل نموده. و بالأخره دورهٔ چهارم عهد فساد و اغتشاش دورهٔ بی‌عنائی (۱) زبان است که پس از «عرض اندام» کردن لشکر جریک ادبای (۱) سراب و گرمرد و تربت و ترشیز و استیلای سیاستون ایرانی باکو و اسلامبول و مصر و پاریس و بجایی که هر کدام زبان فارسی دیگری داشته و هیچیک زبان دیگری را نمی‌فهمند «آش شله قلنکاری» در جراید پایتخت و دار السلطنه‌های دیگر پیدا شد و ادبیات «تجددکارانه» خان‌والده و کارتیلاتین (۲) بقول حضرات «مود» شد. اینک نمونه‌ها:

۱ - فارسی عهد سامانیان و اوایل غزنویان (یا زبان ایران

در قرن چهارم هجری).

۱ - «..... آغاز داستان: بدانند که هر کجا که آرامگاه مردم بود از چهار سوی جهان از کران تا کران این زمین بخشیدند و هفت بخش کردند و هر بخشی را کشور خوانند نخستین را آرزو خوانند دوم را سوت خوانند سیوم را کوس خوانند چهارم را بدرخش خوانند پنجم را وزیراسب خوانند ششم را جرسن خوانند هفتم که از کوهستان پنهان است چره‌نای خوانند و این که ما بدان اندریم و شاهان ایران شهر خواندندی و گوشه‌ها امت خوانند و آن چین و ماچین است و هندوان بربر و روم و خزر و روس و سقلاب و سمندر و برطاس خوانند و آنکه بیرون از آنست سلسله خوانند و آفتاب بر آمدن را باختر خوانند و فروشدن را خاور خوانند و ایران شهر از رود امویست تا رود مصر و این کشورهای دیگر پیرامون اویند و از این هفت کشور ایران شهر بزرگوارتر است همه هنری و آنکه سوی باختر است چینیان دارند و آنکه از سوی راست اوست هندوان دارند و آنکه از چپ اوست ترکان دارند و از چپ دوم خاوریان دارند و نیز مازندریان را باشد و گویند مازندرانست و این همه ایران زمین از بهر آنکه ایران

(۱) Anarchie (۲) quartier latin محله ایست از پاریس که اغلب محصلین و خارجیهای تهیدست و طبقهٔ پائین ملت و غربا در آن سکنی دارند و مرکز قهوه‌خانه‌ها و آبخونه‌های عمومی است.

زمین پیشتر است

و این از بهر آن گفتند که این زمین بسیار آبی بوده است و چون مردم نبود پادشاهی بکار نیامد چه مهتران بکهتران توانند بودن و هر جا که مهتری بود مردم بود از مهتری چاره نبود و مهتر از کهتران از گوهر مردم باید چنانکه پیغمبر از همه مردم بایست و هم گویند که بعد از مرگ کیومرث صد و هفتاد و نه سال پادشاهی نبود و جهانیان یله بودند چون گوسپندان بی شان در بیابان و کوه تا هوشنگ پیش داد بیامد و چهاربار پادشاهی از دیو بستد و ندانند که چند گذشت و از روزگار جهودان از توریت موسی علیه السلام میگویند که از گاه آدم تا آن روز که محمد عربی علیه السلام از مکه برفت چهار هزار سال و دویست بود و ترسایان از انجیل میگویند که پنج هزار و پانصد و نود و سه سال بود و بعضی آدم را کیومرث خوانند اینست شمار روز گذشته که ما از روزگار ایشان یاد کنیم و ایزد تعالی به داند [مقدمهٔ قدیم شاهنامهٔ فردوسی (۱)].

ب - «سپاس و آفرین مرخدای کامکار و کامران و آفرینندهٔ زمین و آسمان و آنکس که او را نه هم‌تا نه انباز و نه دستور و نه یار و نه زن و نه فرزند همیشه بود و همیشه باشد و بر هستی او نشانهای آفرینش پیدا است و آسمان و زمین و روز و آنچه بدو اندر است و چون بخود نگاه کنی بدانی که آفرینش او بر هستی او گواست و عبادت وی بر بندگان

(۱) این یکی دو قطعه از مقدمهٔ قدیمی (غیر بایسنقری) شاهنامهٔ فردوسی منقول است (نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ برلین، M. Orient fo. 172). تاریخ تألیف این مقدمه معلوم نیست ولی قرائتی در دست است که قسمت مهمی از آنچه در این مقدمه درج است قسمتی از عین متن مقدمهٔ شاهنامهٔ اصلی مشغوری است که مآخذ دقیقی و فردوسی در نظم شاهنامه بوده و بحکم ابو منصور محمد بن عبد الرزاق طوسی ظاهراً در سنهٔ ۳۴۶ تألیف شده است. این حدس ابتدا بنظر نویسندهٔ مقالات «مشاهیر شعرای ایران» در کاوه آمده و پس از دقت زیاد رسوخ در آن حاصل شد خصوصاً که جناب استاد محترم آقا میرزا محمد خان قزوینی نیز صائب بودن این حدس را بقوت هر چه تمامتر تصدیق فرموده و قریب بیقینش خواندند. یکی از قراین این حدس احتمال این قسمت از مقدمه است بر نسب ابو منصور بن عبد الرزاق و پیشکار او ابو منصور مغفیری چه در «الآثار الباقیه» تألیف ابو ریحان بیرونی (صفحهٔ ۳۸) نیز ثبت نسب ابو منصور بن عبد الرزاق (که بقول بیرونی جعلی است) در شاهنامه تصریح شده. علاوه بر این بودن خود عبارت بطرز فارسی قدیم و مطابقت مآخذها و کتب سیر الملوک که در آن ذکر شده با مآخذی که بیرونی نسبت میدهد که ابو علی بلخی شاهنامهٔ خود را با عین همان مآخذ مطابقت کرده (صفحهٔ ۹۹) و مطابقت عجیب قسمت این مقدمه در بارهٔ عمر دنیا با آنچه در این خصوص در مقدمهٔ بلعی بترجمهٔ تاریخ طبری آمده قراین دیگری بدعای ما هستند. فعلاً این مسئله بعنوان یک حدس بمرض انظار علما گذاشته میشود و تحقیقات آنان این نقطه را روشن‌تر خواهد کرد. خود این مطلب با دلایل مشروح تر آن و تحقیق تاریخ دقیق آن در مقالهٔ راجع بشاهنامه در کاوه بیاید. در صورت ثبوت قطعی صحت این حدس قطعات منقوله از آن مقدمهٔ شاهنامهٔ قدیمترین کل نمونه‌های نثر فارسی میشود (باستثنای جل و عبارات کوچک متفرقه که جسته جسته پیدا میشود). نسخهٔ برلین که این قطعات از آن نقل شده استسخ جدیدی است (شاید از قرن دوازدهم) و خیلی منقو و بی اندازه مفشوش است ولی مادر اینجا باصلاح اغلاط آن حتی اغلاط واضحه متعرض نشدیم ولی املائی آنرا که مانند نسخ قدیمه بجای «ج» «ح» و بجای «پ» «ب» و بجای «گ» «ک» نوشته شده و خیلی قواعد املائی دیگر تبدیل باملائی حایله کردیم.

د - «... الفصل الثاني عشر من المقالة الثانية في سبب زيادة أنوار القمر و نقصانه و استهلاکه اما نور قمر از شمس است و روشنائی وی از آنجاست و جسم قمر نیچی روشن است نیچی تاریک و روشنی وی از روشنائی افتابست کی و وی افتد بس آکر و اشمس بوذ ان نیمه تاریک مقابل اما باشد تا از شمس جدا و اباشد و دیدار نبوذ اندر مغرب شبانهکام بس روشنی و نیمه اما افتد و شعاع شمس و رافتاده باشد و وی مانندکان بینی ویرا روشنی از استداره کره قمر و هرج از شمس دورتر همی بوذ روشنی دیدار ویشتر همی بود تا ان وقت کی مقابل شمس نبوذ آن وقت ان نیمه روشن همه مقابل اما باشد ویرا بدر خوانند و باریسان فرماهی خوانند تا از استقبال بشوذ ان وقت کی کره قمر از ما واکرذاند که بقدر سیرش و نیمه تاریک و اما سوا هم کند تا بنزدیک شمس شوذ و بیرون نشوذ و بدید اید شبان هنگام اندر مغرب و مانک نو بوذ بس جون مقدار دوازده درجه از شمس بشوذ و اید کی ببیند اندر مغرب بس افتاب فرو شدن الا ان بوذ کی اندر بروچی بسیار مطالع بوذ بنشاید دیدن الا ارفلمرون (۹) از دوازده درجه بوذ مقدار طول هر برجی و علة این آن بود کی برجی بوذ در آن مطالع وی و فروشدن وی کوتاهتر بوذ.....»

ایضاً «... الفصل الحادی عشر فی ذکر الکواکب الثلاثین الزایدة فی السیارة اندر دلالت کی ویرا بیابانی خوانند کی ثابت است و ذکر جایگاهش اندر بروج لسته سته و ثلثین و ثلثمایه لیزدجرد بن شهریار پیش ازین گفته اند کی ستارکان فلک الاعظم همه هزار و بیست و دو کوکب است این ستارکان در شش مرتبه است انک بزرگتر است ویرا اندر مرتبه نخستی کردند و بازده کوکب است و انج اندر مرتبه دومست اندر عظم ثانی چهل و پنج..... و انج اندر مرتبه ششم است تیرست و چهل و نه کوکب است و پنج مانده است..... و این ستارکان مهمترین کواکب آسمان اند بیرون از شمس..... کفتد که این ستارکان بیابانی ثابت است.....»

ایضاً «... و علما بسیاری از کتب تصنیف کردند اگر من شرح کنم دراز بایستد و مراد ما اندر تصنیف مدخل بشوذ و ان خدمت خله بشوذ.....»

ایضاً «... زیراک اصل دنیا تاریک است بارد است و ارمیده است و کرما و روشنائی و حرکه از افتاب است بس هرکجا دراز باشد اندر اخر از زمین گرم تر باشد و هرکجا کمتر بیستد سرما غلبه کند

ماه شوال از سنه ۴۴۷ استنساخ کرده و باین جهت این نسخه علاوه بر قدیمی بودن متن او دو مزیت دیگر هم دارد یکی بودنش بخط اسدی و دیگری قدم تاریخ استنساخ آن است که در واقع قدیمترین نسخه کتاب فارسی در دنیا است. این کتاب را از روی همین نسخه دکتر زلیگمان (Seligman) در سنه ۱۸۵۹ میلادی در وین بطبع رسانیده است و چند صفحه از نسخه اصل را در آخر آن عکس انداخته که ما نیز متن را از روی همین نسخه چاپی نقل کردیم. - مقصود از اسدی طوسی دوم است که ظاهراً برادر زاده فردوسی است نه اسدی طوسی قدیمی.

وی واجب و پیدا است و نعمتهای او بر بندگان گستریده است سپاس داریم مر خدای را برین نکوئیها که با بندگان خویش کرده است.»

ایضاً «... پس همه خلق از وی بستوه شدند چون او را هزار سال تمام شد و کارش باخر رسید بروستای مرد کشاورز بود دو پسر داشت بکمال رسیده بود فاصد ضحاک باصفهان بود ایشانرا بگرفت و سوی ضحاک فرستاد ضحاک هر دورا بکشت نام پدر ایشان کاوه بود چون از آن کشتن فرزندان خبر یافت صبرش نماند و بشهر در آمد و بخروشید و فریاد خواست و آن پوست که آهنگران بران بندند آترا بر سر جوی کرد چون مردم از ضحاک بستوه شده بودند و حال آنکه او را دو مهمان سالار بودند ارما تیل نام دل ایشان بر مردم سوخت از آن دو کس یکی کشتندی و یکی آزاد کردند و پنهان کردند و مغز سر گوسفند بآن دادندی چون یازده روز بر آمد آن مرده که گرد آمده بودند بشب از شهر بیرون کردی و گفتی با بادانی مباشد و بیابان کوهها شوید تا کسی شمارا نیند گویند اصل کردان از ایشان است و چون کاوه برخاست و فریاد کرد و گفت ما این جور تاکی بریم کیست با ما یاری کند تا این خلق از جور و ستم برهانیم پس خلق بر وی گرد آمدند و اجابت کردند او را پس کاوه آن خلیفه را که باصفهان بود بکشت و شهر بگرفت و بامیری بنشست و خزینه و سلاح برداشت و ب مردم بخشید.....» [تاریخ طبری فارسی (۱)].

ج - «سپاس باد یزدان دانا و توانارا کی آفریدگار جهانست و دانندهی اشکار و نهانست و دانندهی چرخ و زمانست و دارندهی جانورانست و آورندهی بهار و خزانست..... و آفرین بر همه نیکو کاران کی از هوای این جهانی پرهیز کردند و توشه آن جهان برداشتند و عمر اندر رضای ایزد بگذاشتند.....» ایضاً (در ماده لغت میاه) «... و گویند کی حاجت باب از دو منتعت را بوذ یکی انک تن را تر دارد و هر جوهری کی ازو کشاده شوذ بدل باز دهد از جوهر تر و دوم غذا را بهمه اقصای تن برساند و تنک کرداندش تا بجایهای تنک اندر تواند شد و راطا کوید کی حاجت باب و استعمالش برای تن درستی بر درستان بیایدن همی بایست و بیماران را بدارو دادن همی بایست بس حاجت باب بیشتر بوذ کی بدر چیزها که نه بدرستی ازو همی نکریزد و نه بیماری بس ضرورت افتادکی طبع آنها بداند تا انج بهتر استعمال کنند و انج جز بهتر نیست از و پرهیز کنند و کفت آب زندکانی جانورانست.....»

[نقل از کتاب الأبنیه عن حقائق الأدویه تألیف ابو منصور موفقی بن علی الهروی (۲)]

(۱) این کتاب ترجمه فارسی تاریخ معروف محمد بن جریر طبری (متوفی در سنه ۳۱۰) است که اصل عربی آن در سنه ۳۰۲ تألیف شده و ابو علی محمد بن ابو الفضل محمد بن عبید الله بن محمد بن عبد الله بن عیسی الشیمی البلمعی (متوفی سنه ۴۸۶) وزیر منصور بن نوح امیر سامانی در سنه ۳۵۲ بخواش امیر مزبور آترا بفارسی ترجمه کرد و بعد از قطعات مقدمه شاهنامه که ذکرش گذشت این کتاب و ترجمه تفسیر طبری هم که همین بلعمی ترجمه کرده قدیمترین کتب فارسی موجود هستند که خبر از آن داریم. قطعه متن از نسخه چاپ لکنو (هندوستان) منقول شد.

(۲) این کتاب در زمان سلطنت منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی و در حدود سنه ۳۶۰ نوشته شده و باین جهت یکی از قدیمترین کتابهای ثر فارسی است. کتاب مزبور چنانکه از اسمش معلوم است در شرح ادویه و خواص و طبایع آنها است که بحروف تهجی ترتیب داده شده و فقط یک نسخه خطی از آن در کتابخانه وین موجود است بخط اسدی طوسی (علی بن احمد) شاعر معروف که آن نسخه را در

بدیده دید ملعوظ نداشته چون بخت خود برگشت و از لاف و بیباکی از لاف تجالید و اجلا و بجلده جلادت ازناق توسن تجالید و جدال و جلاد نموده فوجی از سگان تازی را نیز که سگان بندرات بودند مانند کلب کلب بهوای قمرس و گردنکشی قمرس از کردن بکالبه و استکلاب برانگیخت

[دره نادره، چاپ بمبئی، صفحه ۱۱۲ و ۱۱۳ (۱)]

۳ - فارسی ساده تر قرون اخیره (قرن یازدهم تا اوایل قرن چهاردهم).

۱ - « روزی در یکی از بقاع شریفه آن شهر (۲) نشسته بودم که حالتی غریب مشاهده افتاد. مردی را دیدم میرفت سراپا عمریان و بهر دو دست خود کارد داشت و بقوت تمام بر اندام خود میزد و خون از وی جاری بود. زخمهای کاری بیشمار بر تن و سر و روی خود داشت و همچنان در آن کار بود و هر زخم که بر خود میزد ظاهر میشد که راحت ولدق مییابد و اصلاً سخنی نمیگفت از حال او پرسیدم گفتند اسمعیل نام دارد بکسی عاشق بود او وفات یافت چون این آگاه شد بیهوش شد چون بخود آمد همچون شده بود جامه بردید و کارها بگرفت و چند روز است که در این کار است » [تذکره حال شیخ محمد علی حزین، صفحه ۷۹ (۳)]

ب - « شاهده اعظم روحی فداه است که در این فصل بهار و سبزی دشت و تیزی جویبار باز کماکان در میان خود و جوشن است نه بر کنار جوی و گلشن سایه خلاف نخته، مایه خلاف نگفته، نه با چنگ زنان معاشرت کند نه از چنگ زنان مفاخرت. اگر توپ و تیبی نظم و ترتیب دهد یا سواره و پیادهای حاضر و آماده سازد برای حفظ ممالک پادشاهی است نه از روی خام طمی و خود خواهی الخ »

[انشای قائم مقام - کاغذی که از خراسان بوفایع نگار نوشته (۴)]

ج - « نکته ای که بیشتر از همه مایه خط اولیای این دولت بوده است این است که معنی «پولتیک» های بزرگرا تفهیده اند و خیال میکنند «پولتیک» های ملی را که دوست سال یک قرار پیش رفته اند میتوان بتدایر ایرانی از نصف راه برگردانید. مثلاً میگویند هر گاه در فلان کاغذ فلان نظرًا بنویسیم یا در فلان مجلس یا فلان سفیر گرم بگیریم کار درست خواهد شد. گاهی در مسائل دولتی چنان تدایر بکار میبرند و دل خود را بچنان جزئیات خوش میکنند که آدم از مراتب کفایت و اطلاع ایشان در حیرت میماند. دولت روس زیاد مقتدر شده است پس باید راه آذربایجان را نساخت. انگلیسها میخواهند سیستان را جزو افغانستان بکنند پس باید با میرزا آقا خوبی گرم گرفت، روس میخواهد مازندران را مسخر بکند ما هم اذن نخواهیم داد که کشتی روس داخل مرداب انزلی بشود، اقتدار دول خارجه روز بروز زیادتر میشود اما غلط میکنند ما هم سفرای ایشان را بتعزیه راه نخواهیم داد، دولت روس در استرآباد خیالات دارد اما قونسول ما در حاجی طرخان با عرضه حرکت میکند، «پولتیک»

(۱) میرزا مهدی بن محمد نصیر استرآبادی دبیر نادر شاه این کتاب را بعد از وفات نادر در تاریخ ایام آن پادشاه نوشته است. (۲) شیراز.

(۳) شیخ محمد علی حزین از اهل اصفهان که خیلی سفر و سیاحت کرده و در غائله افسان و استیلای آن جماعت بر اصفهان در آنجا بوده مشهودات خود و وقایع عهد خود را خود بعنوان تذکره حال در سنه ۱۱۵۴ نوشته و در سنه ۱۸۳۱ میلادی در لندن بطبع رسیده است. مشار الیه در واقع معاصر میرزا مهدی مؤلف دره نادره بوده ولی انشای بی تکلف این نویسنده در عهدی بوده که درست خانه دوره انشای ملحق غیر مفهوم و مبدأ دوره انشای ساده و بی تکلفی بود که بعدها باسم طریقه و شیوه قائم مقام معروف شد و در واقع دوره بیداری و رستخیز زبان فارسی بود.

(۴) میرزا ابو القاسم قائم مقام فراهانی پسر میرزا عیسی شهر بیرزا بزرگ پسر میرزا حسن فراهانی است. بعد از فوت پدرش در سنه ۱۲۳۷ لقب پدر را دارا شد و صدر اعظم اوایل سلطنت محمد شاه قاجار بود. در سنه ۱۲۵۱ مضموب و مقبول گردید. در شعر «ثنای» تخلص داشت ولی در نثر و انشا معروفتر است و در واقع مؤسس انشای قرن اخیر محسوب میشود.

و روز از روشنائی آفتاب است و نور وی است و شب تاریکی زمین است و ظل وی است و سالی دوازده ماه بود

[کتاب البارع المدخل فی احکام التجویم و الطوالع تألیف حسن بن علی معروف بابو نصر منجم فی نسخه فارسی (۱)].

۲ - فارسی دوره انحطاط بعد از استیلای مغول (بازبان ادبی ایران در قرن هشتم تا یازدهم).

۱ - « از زمان تبسم نسیم صبا و ظهور تابشیر صباح نشو و نما که از آن جز رمج و عنا و درد و بلا ندید و از آب روی که جهت آکساب آن بحکم لم یکنونا بالیه إلا بشق الانفس خود را در کوره فکرت و بونه محنت گذاخت و خاک در هر صاحب صدر رفیع قدر را کحل الجواهر دینه غم دینه ساخت بلکه بر چهره بخت افتان و خیزان باز دید نامزد و اثری بر وجنات احوال و صفعات اعمال ظاهر نشد و جز ز دیده دیگر آیم از کسی نگشاد الی یومنا هذا طول الیالی و الاایام ومدی السهور و الاعوام در تحصیل علوم دین کوشید » [المراضة فی الحکایة السلجوقیة طبع مصر صفحه ۴ و ۵ (۲)]

ب - « در وقتیکه عازم اردوی همایون بود در منزل جایدر فیلی از عتار جند منصور عتور یافته جای در عاتور عاشور فیولت گرفت و از فرط نشاء هوش ربای باده غرور و اعتقاد روی مظهر کیفیت اول الدین دردی کشته در دور نهل درد علل بیش آورد و از قلب قلب شقیح و قریحه قریح قریحه شور شور و شر و نبط آتق شر من احسن الیهرا مستنبط ساخت و خلاف صدق قصه من استرع الذنب فقد ظلم در بدستان کفران بدستان برو سیاهی خود سبز کرد و از راه شور بختی زرشک آش سماق و قلبه قلبیت در دیک درون بخمال خام بخته خزان خوان نمک نا شناسی را بر سر سفره ضلالت دلالت کرده و شقوق شقاق و عقوق نفاق را بی سبب وجهه تیت و با کج اندیشان اسباب خلاف راست ساخته طریق مکابدت و مکابدت سپرد و از شقاوت قلب و شقاوت ذات و شکاست خلق و شامت خلق و شطارت نفس و شناعت فعل و شامت بخت و شرارت طبع و شرارت سر اسب راسب راست روی را بودای گمراهی انراج داده و بمظاهرت احلاف اجلاف اخلاف عواقب را

(۱) از این کتاب که ظاهراً در حدود سنه ۳۶۷ یا کمی بعد از آن تألیف شده یک نسخه در کتابخانه ملی برلین بنشان «Mq. 101» محفوظ است که بد بخانه ناقص و دارای سقط زیاد است. مصنف اول این کتاب را ظاهراً بربی نوشته و بعد خودش بفارسی ترجمه کرده. نسخه عربی آن هم که کامل تر است باز در کتابخانه ملی برلین موجود است. عبارت فارسی این کتاب خیلی جالب نظر است و با وجود آنکه بعد از تاریخ طبری نوشته شده خیلی بیشتر طرز قدیمی است مثلاً بجای «بروی» = «وروی» و بجای «با» = «وا» و بجای «بشتر» = «ویشتر» و بجای «باید» = «واید» و بجای «باز گرداند» = «واگرداند» و بجای «ما» و «بما» = «اما» و همچنین «فرماهی» معنی «بدر» استعمال شده که این کلمه آخری همان «پرمه» پهلوی و «پرمه او نهها» آوستائی است که بمعنی ماه چهارده شبه است و همچنین همه جا بجای عدد «سیصد» کلمه قدیمی «تیرست» استعمال شده. از ملاحظه رویه پرفه عبارات این کتاب نفیس چنان بخاطر میرسد که میان زبان فارسی این کتاب و زبان تاریخ فارسی طبری و کتاب الأبنیه ابو موق و شاهنامه که قریب العصر هستند و حتی کتاب اولی در تاریخ تألیف بر این یکی مقدم است فرق بزرگی هست و این کتاب بیشتر شبیه بزبان قدیمی است تا آنها و شاید جهت این قفره فرق میان زبان ایران شرقی و ایران غربی باشد که همیشه بوده و ما غیر از این کتاب تقریباً هر چه از نمونه های فارسی قرون اولی هجرت در دست داریم همه از خراسان و ماوراء النهر است و این یکی از قم است. در این کتاب ذکر سنه ۳۳۶ و ۳۴۴ و ۳۴۵ بزدجری آمده که تاریخ آخری مطابق سنه ۳۶۶ هجری میشود. نسخه برلین در سنه ۸۰۶ استنساخ شده است. (۲) این کتاب که تألیف محمد بن محمد بن محمد بن عبد الله النظام الحسینی بزدی متوفی در سنه ۷۴۳ است در تاریخ سلجوقیان است و در سنه ۱۳۲۶ در مصر القاهره باهتام کارل زوسهایم - Karl Sussheim - آلمان بطبع رسیده.

اوضاع ایران

مطلبی که در این اواخر نه فقط ایرانیان و مشرق زمینها را بالخصوص بلکه اغلب محافل سیاسی دنیا را هم بخود مشغول داشته و در روزنامه‌های ممالک مختلفه مطرح گفتگو گردیده مسئله دست یافتن بالشویکهای روس است بر قفقاز و دریای خزر و بندر آستارا و اترلی و آن نواحی. این مسئله با وقایعی که در نتیجه آن رخ داده و میدهد عجالة مسائل دیگر راجع بایران را تحت الشعاع نهاده و نظر باهمیتی هم که در واقع دارد ما در اینجا مختصری در آن خصوص خواهیم نوشت.

ایران پس از پایان جنگ عمومی در طرف شمال و شمال غربی در آنجاها که پیش از آن جزو قلمرو روس و عثمانی بود چند همسایه تازه پیدا نمود. یکی دولت قفقاز بود که پایتخت خود را باکو قرار داده و در ۲۷ شعبان ۱۳۳۷ اعلان استقلال نمود و دیگری ارمنستان که ایروان را پایتخت خود قرار داد.

دولت قفقاز با آنکه استقلالش از طرف دول متفقین در ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۸ تصدیق شد نظر بثروت معادن نفت پایتخت خود که معروف است نمیتوانست خاطر خود را از طرف انگلستان بکلی مطمئن سازد مخصوصاً که یک دسته قشون انگلیسی که در شوال ۱۳۳۶ بباکو پیاده شده بود بنظر میآمد که میخواهند در آنجا رحل اقامت افکنند و از طرف دیگر در آینه امواج دریای خزر هم که پیش از آن به «دریاچه روس» مشهور بود کم کم بریق دریای انگلیس بنای خود نمائی را نهاده و چنان بنظر میرسد که خداوندان آبهای شور دنیا حوض پهناور ملیح دریای خزر را نیز نمیخواستند بگذارند از تحت عنوان دیگر دریاها خارج مانده باشد و در سواحل آن بدون فوت وقت در صدد استحکام آئینه سلطنت بجمری خود برآمده بودند و در آن صورت معلوم بود حال باکو چه و رعایت استقلال مملکت نفت خیز قفقاز تا بچه درجه بعمل میآمد و از

طرفی هم عهدنامه‌ای که در ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ بین ایران و انگلستان بسته شد دیگر برای اجرای تفوذ انگلستان در قفقاز و دریای خزر هیچ مانع و عائق نگذاشت. علاوه بر اینها دولت قفقاز میدانست که با آنکه ظاهراً دولت بالشویک روس ضدیقی با اساس استقلال قفقاز ندارد عناصر دیگری از ملت روس با این ترتیب مخالف بوده و در هر موقعی که امکانی دست دهد در صدد برخوانند آمد که دوباره روسیه را تا آن حدی که مقدور است و زورشان میرسد دارای سرحدات قدیم خود (لااقل) بنمایند و روسهای غیر بالشویک هم هیچوقت کتمان این نوع نظریات را ننمودند چنانکه دیکین در ۲۸ جمادی الآخرة ۱۳۳۷ به مکالی^(۱) در بابیسی امریکائی که از طرف دولت خود در روسیه جنوبی نماینده بود اظهار رضایت و مسرت مینمود از اینکه دولت امریکا در تصدیق استقلال گرجستان و قفقاز با متفقین دیگر شراکت نموده است. از طرف دیگر مخصوصاً وعد و وعیدهای چرب و گرم عثمانیها و بذری که فراریان مرکز شور و

انگلیس تصرف جنوب ایران را لازم دارد اما هر گاه ما بفلان صاحبمنصب خود بی التفات بکنیم انگلیسها «پولتیک» خود را حکماً تغییر خواهند داد. وزیرای ما با این نوع تدابیر میخواهند دولت را حفظ بکنند و لکن باید مسلم بدانند که اگرده وزیر هم محض خاطر سفارت انگلیس عزل بکنند و اگر روزی بیست دفته دست وبای «غراف صاحب» را بیوسند و اگر بسفرای خارجه بحدی تنگ بگیرند که در منازل خود محبوس باشند و اگر مأمورین ما از شدت عرضه در گفتگوی دولتی فحش بگویند و اگر افواج ما در علم نظریه مثل فرنگیها ماهر شوند باز لشکر روس بطور دلخواه خود از خاک ایران خواهد گذشت

[میرزا ملکم خان: پولیکهای دولتی (۱)]

۴ - فارسی منطق الطیر مسخ شده عهد مشروطیت.

۱ - «احتیاجات ارتباطات سیاست حاکمیت نزاکت یک ملت اساساً همان احتیاجات ارتباطات سیاست حاکمیت نزاکت یکخانه و یک خانواده است که از حالت اختصار توسعه یافته منتهی بملیت گردیده برای حفظ یک یک آنها تشکیل ادارات متعدده و وزارتخانههای متنوعه داده شده من حیث المجموع دولت نامیده گردیده است.» [نقل از جراید پایتخت، مورخه ۱۵ ذی الحجه ۱۳۲۸]

ب - «جامعه ملی ما، در تحت نفوذ اجنبی، حالت خود را در اقلیت یافته بود، از بیرو عبوس بود، ظنین بود، دشمن بود، تقاد بود، عیجوج، تهمت زن و متعرض و در موقع فرصت بلوا طلب و خراب کن بود، از نظارت مأموس و غیر مأذون بود، همیشه ناراضی و مؤامرهچی و خفیه کار و دو رو بود و در عین حال متحد و یک جبهه و هم آواز بود. این بود حال جامعه ملی ما که ناموس اقلیت و فشار تمام علامات یک حزب اقلیت داری را در او جمع کرده بود»

[نقل از جراید پایتخت، مورخه ۲۳ صفر ۱۳۳۶ (۲)]

(۱) میرزا ملکم خان ناظم الملک پسر میرزا یعقوب خان اصفهانی از ارامنه جلفای اصفهان در سنه ۱۲۴۹ متولد و در ۱۳۲۶ وفات کرد. مشار الیه بدون خلاف بهترین فارسی نویس معروف قرن اخیر است و مؤسس شیوه جدید فارسی مفهوم و شیرین و ساده نوشتجات او در شرح مطلب بزبان ساده و چیدن مقدمات و گرفتن نتیجه شاید بهترین اسلوب ادبی و شایان پیروی است و یکی از شاهکارهای زبان فارسی است که نظیرش در مطالب جدی خیلی نادر و فقط در عصر اخیر نگارشات شیخ احمد روحی مترجم کتاب «حاجی بابا» و میرزا جعفر قزاجه اغی مترجم تیاترهای میرزا فتحعلی آخوند زاده را هم عیار آن محسوب توان کرد.

(۲) دو قطعه فوق مثال از هزاران نمونه‌های انشای عجیب و نامفهوم عهد اخیر است که چون خرج از حد و حصر است و همه روزه میلیتی کافذ در ایران با آنها سیاه و پر میشود حاجت بدرج نمونه‌های زیاد از آن نیست. شاید این دو نمونه که در متن درج شده نسبت بخبلی از تحریرات دیگر سیاستون محله شاه آباد سهل تر و در عین تاریکی روشن تر است زیرا که ما بخودمان زحمت زیاد در مراجعه بمجموعه جراید و نگارشیهای معاصرین و اقتطاف از آن ندادیم ورنه صفحات زیادی از مقالات دراز ب ربط میشود نشان داد که با آنها هیچ اسبی جز هذیان مرض سیلسی گری یا انشای چرسی نمیشود داد.

برای رفع هر گونه سوء تفاهم در محافلی که بیدگمانی سرشته شده‌اند باید صریح بگوئیم که مقصود ما از این تنقیدات ابتدا و قطعاً شخص یا اشخاص خاصی نیست و غرضی با احدی نداریم و این نوع سابقه کج و انشای بیمه‌ها که مثل زبان جیتان نعامه اهل لسان نامفهوم است و در قسمتی از نشریات فارسی که روی سخن هم در آن بفارسی زبانان عامه مملکت است معمول شده در آئینه نشان میدهم که مسخره آمیز بودن آنرا هر کسی دریابد ورنه مقصود عیجوجی از نویسندگان مملکت خود که خبلی ادبا و فضلا نیز در میان آنها موجود است نبوده و اقرار داریم که در همین دوره هرج و مرج زبان نشریات فضیعی مانند «صور اسرافیل» و «مجله بهار» و «عصر جدید» و غیره منتشر گردید که «کاوه» پیروی آنها افتخار میکند.

خروش عتاید «اتحاد اسلام» در آن سرزمین سهل الزرع افشاندند تأثیر خود را بخشید و همه این اسباب خصوصاً علت اخیر باعث شد که قفقازها نجات و پایداری خود را در اتحاد با بالشویکهای حقیقی روس و ملیون عثمانی که لدی الاقتضا بالشویکی هم هستند دانستند. اتحاد رسمی قفقاز و عثمانی در صفر ۱۳۳۸ بمعل آمد و عهدنامه اتحاد دفاعی و تجاوزی بین دولت را از طرف عثمانی جواد پاشا امضا نمود. پیش آمدن دست‌های فاتح قشون سرخ و فرار و انزمام قشون دنیکن راه انجام مقصود فوق‌را باز نمود و یک روز شنیده شد که قفقاز هم بالشویکی شده (در تاریخ ۸ شعبان ۱۳۳۸) و فردای آن روز ۶۰۰۰ نفر قشون سرخ از طرف دریا در باکو پیاده شد و یک روز بعد رفت و آمد کشتیهای تجاری بین باکو و حاجی طرخان شروع شد. افتادن باکو بدست روسها اهمیت بسیار داشت. گذشته از نظریات سیاسی و جنگی نفت باکو برای روسها که ماشین خط‌های آهنشان نفتی است و از این بابت خیلی دوجار زحمت شده بودند معلوم است چه نعمت پر بهائی بود. دست یافتن بالشویکها بر قفقاز معلوم است در ارمنستان هم بی اثر نماند چنانکه در ۱۵ شعبان دولت ارمنستان چهار نفر نماینده برای مذاکرات با نماینده‌های بالشویکها بولادیققاز فرستاد و در ۳ رمضان هم ترتیب حکومت خود را موافق اساس بالشویکی نمود (بنا بخبری که در آلمان منتشر گشت^(۱)). گرجستان هم در ۱۹ شعبان با دولت بالشویکی روس عهدنامه‌ای در مسکو بست و متعهد شد که نگذارد در خاک خود توطئه‌ای بر خلاف روس چیده شود. اگر انسان روابط حسنه‌ای را هم که بین دولت روسها و مصطفی کامل پاشا (که امروز قسمت عمده خاک ترک نشین عثمانی را در دست دارد) موجود است در نظر بگیرد و نفوذ بالشویکها را هم در طرف خیوه و بخارا و افغانستان بنظر آورد ملاحظه میشود که ایران از طرف بالا از هر سمت چون گوئی در دایره چوکان بالشویکی گرفتار آمده است و در اینصورت محال بود که از این امواج دامن ایران نمی نیند. در اینجا پیش از آنکه بذکر وقایع راجع بورود بالشویکها در ایران پردازیم چند کلمه هم در باب اوضاع ایران در آن موقع خواهیم گفت که خوانندگان ما بدانند در موقعی که سیل بالشویکی از شمال بمجنوب بطرف ایران روان بود و کم دور آنرا میگرفت ایران در چه حالت بود. دولت ایران با همه جدّ و جهدی که از قرار معلوم در فراهم آوردن وسایل امنیت و رفاه و آسودگی و ترقی مملکت داشت باز بواسطه عهدنامه‌ای که در ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ با انگلیس بسته بود طبقه حساس ملت را از خود ناراضی نموده بود و دلایل و براهین دولت که با کمال فصاحت و مطابق ترتیب این عصر از طرف خود اولیای دولت با تمام استدالات لازمه اظهار و در دفاع از صحت و حقاقت سیاست خود اعلان میشد با آنکه خیلی از آنها منطقی و صحیح هم بود در نظر نقّادان برای اثبات مطلب کافی نبوده و باصطلاح علمی دلیل اخصّ از مدعا و قاصر از آن دیده میشد. مجلس شورای ملی هم با آنکه مدتهای مدیدی بود که از انتخابات سخن در میان بود و تک و توک گاهی نماینده‌ای

(۱) حقیقت این خبر هنوز روشن و تأیید نشده.

بپهران میرسید بوی افتتاح آن شنیده نمیشد و اینهم مردم را ناراضی تر مینمود. معلوم است دولتی هم که بخواهد خود را نگاهداری کند حتی المقدور سعی خواهد داشت که نگذارد ناراضی بودن مردم موجب اثری گردد و بوسایل مختلفه از قبیل مجزی (سانسور) مکاتبات و نظر داشتن در نشست و برخاست بعضی اشخاص متوسل خواهد شد و هم معلوم است که این گونه اقدامات اغلب نتیجه بر عکس میدهد و بجای آنکه دواى درد گردد بر درد میافزاید. دولت ایران در حقیقت بیشتر سعی خود را در راه حفظ خود صرف مینمود و کار عمده‌اش این بود که نگذارد حریفان تحته را از زیر پایش بکشند ولی عوامل خارجی اعم از انگلیس و روس و عثمانی و غیرهم نیز مشغول کار خود بودند. انگلیسها حتی المقدور سعی داشتند که تا اوضاع دنیا هنوز تار است میخ نفوذ خود را محکم در ایران کوبیده باشند و در نتیجه عهدنامه ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ بمجله هر چه تمامتر مستشاران متعدّد و آگاه چه برای قشون و چه برای مالیه بایران فرستادند و گرما گرم دست بکار شدند. قشون ایران در اواسط شعبان امسال از قرار ذیل قلمداد شده بود:

- ۱ - «تفنگچیان جنوب ایران^(۱)» که عبارت بود از ۵۴۰۰ سرباز ایرانی، ۴۷ صاحب‌نصب انگلیسی و ۱۹۰ صاحب‌نصب ایرانی و ۲۵۶ صاحب‌نصب جزو انگلیسی و هندی. مخارج این دسته قشون سالیانه هفت کرور تومان معین شده بود.
- ۲ - دسته قزاق که عبارت بود از ۷۸۵۶ نفر قزاق ایرانی در تحت حکم ۵۶ صاحب‌نصب روسی و ۶۶ صاحب‌نصب جزو روسی و ۲۰۲ صاحب‌نصب ایرانی با یک مخارج سالیانه ۱،۹۱۵،۰۰۰ تومان.
- ۳ - دسته قراسورانی با صاحب‌نصبان سوئدی که عبارت بود از ۸۴۰۰ نفر و مخارج آن در سال هفت کرور تومان بود.
- ۴ - «بریگاد» مرکزی و نظام ولایتی و امنیه و نظمیه و غیرهم. نقشه هیئت مشاوره ایران و انگلیس این بود که تمام دسته‌های قشونی مذکور در فوق‌را با هم مخلوط ساخته و قشون تازه‌ای بترتیب ذیل تشکیل بدهند: ۱ - یک دسته قشون ۳۶،۰۰۰ نفری. ۲ - یک دسته قراسورانی بمده ۱۲،۰۰۰ نفر. ۳ - ۸،۰۰۰ نفر نظمیه. ۴ - یک دسته قزاق ۴،۰۰۰ نفری. مجموعاً این قشون ۶۰،۰۰۰ نفر میشد و «بودجه» آن سالیانه ۳۰ کرور تومان معین شده بود.

انگلیسها علاوه بر این شروع با اقدامات دیگری هم از قبیل ساختن راهها مانند راه مستقیم از خاقین بهمدان (از طرف کرمانشاه) و راه بوشهر بشیراز و غیره نموده بودند و تجدید نظر در تعرفه گمرکی را هم با حضور مأمورین ایرانی و چند تن بلژیکی صورت دادند و تعرفه جدید از ۱۲ رجب ۱۳۳۸ بموقع اجرا در آمد. ولی باز مدام از طرف روسها خاطرشان تا راحت بود چنانکه روزنامه «تیمس» در ۲۶ رجب گذشته درباره‌ی دسته قزاق ایرانی نوشت: «دسته قزاق که در زیر فرمان صاحب‌نصبان روسی است هنوز هم در طهران قوی‌ترین قوه نظامی است. عنصر

(۱) «South Persian rifles»

خلوطی از بالشویکها و طرفداران تزار با هم دست اتحاد داده‌اند که نفوذ روس را در ایران تا وقتی که باز یک روزی روسیه بر سر پاخیزد زنده نگاه دارند و اشخاص ناراضی ایرانی هم از هر جنس چه مستبد و چه غیر مستبد مدام در دام آنها میافتند و روسهای مذکور انگلستان را در نظر این ایرانیان حریص و طماع و جهانگیر قلم میدهند. آن روزگاری که روسیه دیوانه‌وار خدمتگذار انگلستان آزاد بود گذشته و منظرهٔ دموکراتهایی که با قزاقها شانه بشانه برضد دولت کنونی ایرانی کار میکنند بهیچوجه مطبوع خاطر نیست. و همین اضطراب و بیم انگلیسها موجب آن گردیده بود که در ۲۳ جادی الأولى امسال از راه بلوچستان و بغداد عدهٔ جدیدی قشون انگلیس وارد ایران شده بود.

چنانکه گذشت بالشویکها در ۹ شعبان وارد باکو شدند. چند روز پس از آن هم در ۲۳ شعبان انور پاشا وارد باکو گردیده و قشون بزرگی بمدهٔ ۵۰،۰۰۰ نفر از روسیه و قفقازی دور او جمع بود و دیگر محسوس گردید که طولی نخواهد کشید که انعکاس این اخبار در ایران اثرات خود را خواهد بخشید. اول جائی که صدا از آنجا بلند شد آذربایجان بود. یک قسمت از این ایالت یعنی نواحی خوی و ماکو جادهٔ عبور و مرور بین اناتولی و قفقاز یعنی قشون مصطفی کامل پاشا و انور پاشا گردیده بود و چنانکه از تلگراف طهران بوزیر امور خارجهٔ ایران بدست میآید معلوم میشود در نواحی مذکور عثمانیها مال و متاع مردم را هم بعنوان احتیاجات نظامی گرفته و در عوض با آنها و عدهٔ اسکناسهای ملیون عثمانی میدهند.

در ۲۰ رجب در همان وقتیکه بالشویکها قشون دنیکن (۱) را شکسته و بطرف باکو روان بودند در تبریز حرکت انقلابی بر ضد حکومت مرکزی شروع شده و صاحبان سوندی نظمیه مجبوراً از تبریز رفته بودند. ولی این انقلاب معلوم میشود بهیچ وجه ربطی با کار بالشویکی و غیره نداشته چنانکه از اخبار ۱۴ رمضان روزنامهٔ «تیمس» استنباط میشود که پیشروان قوم در تبریز که پس از انقلابات ۲۰ رجب در سر کار هستند و گویا از دستهٔ دموکراتها میباشند در مطبوعه‌ای مبلغی نوشتجات بالشویکی پیدا کرده و ضبط کردند و بعدها ظاهراً دنبالهٔ همین مسئله بوده که منجر پناه بردن اشخاصی که طرف سوء ظن در خواندن مردم بگرویدن باصول بالشویکی بوده و از طرف حکومت در صدد توقیف آنها بوده‌اند بقونسولخانهٔ آلمان و رخ دادن آن وقایع اسفناکی گردید که در ذیل بذکر آنها خواهیم پرداخت. مقارن همان اوقات یعنی در ۲۶ شعبان بالشویکها باستارا قشون پیاده نموده و از دعاة خود چند تن باردیبل فرستادند. این اخبار در طهران موجب شور و خروشی گردیده و روزنامه‌های طهران یکباره صداها را بلند نموده و تخلیهٔ ایران را از قشون انگلیس خواستار گردیدند. در همین حیص و بیص در ۲۸ شعبان قشون سرخ یعنی قشون بالشویکی از استارا از راه خشکی بطرف مرداب اتزلی روان گردیده و کشتیهای جنگی آنها بمدهٔ ۱۲ فرزند اتزلی را گلوله باران نموده و در فدای آن روز در اتزلی پیاده شدند. یک هیئتی که مرکب بود از حاکم گیلان و ژنرال چامپین (۲)

بمناسبت عقب نشستن انگلیسها از رشت و نزدیک شدن بالشویکها بدان شهر معلوم میشود مردم طهران خیلی سراسیمه شده و بسیاری از آنها اثاث الیت خود را بقیمت نازل فروخته و حاضر فرار میشده‌اند و حتی سفارت فرانسه و اتباع آن دولت نیز مصمم فرار بوده‌اند و سفیر قدیم روس آقای آته (۳) هم در ۷ رمضان از طهران فرار نمود در صورتیکه قونسولهای روس در کرمانشاه و اصفهان مدتی پیش از آن در ۲۵ جادی الآخره از کار خود دست کشیده و از شهر خارج شده بودند. در ۱۷ رمضان قریب ۳۰۰ نفر از قشون روس وارد رشت شده و شهر را گرفتند. روزنامهٔ «تیمس» مینویسد که بالشویکها عملهای ایرانی را که در باکو کار میکنند مسلح نموده و بایران میفرستند. یک روز پیش از آنکه بالشویکها وارد رشت شوند در شب ۱۶ رمضان در رشت حکومتی در تحت ریاست میرزا کوچک خان رئیس «جنگلیها» تشکیل یافت. اسامی وزرای این حکومت تازه از قرار خبر تلگراف بی سیم مسکو بقرار ذیل است: محمود اقا، نصرالله، رضا زاده، محمد علی خان پیره بازاری، حاج محمد غفور و غیره.

در ۲۰ رمضان سفیر تازه انگلیس موسوم به نُرمان^(۱) وارد طهران شد و نیز در آنجا منتظر ورود ژنرال هالدن^(۲) فرمانده کل قشون انگلیس در عراق عرب بوده اند.

حالا ببینیم در موقع این پیش آمدها دولت ایران چه کرد، ملت ایران چه نمود، دول خارجه چه فکری نمودند؟ اولاً باید دانست که در ابتدای ظهور این پیش آمدها شاه هنوز وارد ایران نشده بود. سلطان احمد شاه در ۹ شعبان با کشتی «نارکوندا»^(۳) از مارسیل حرکت نمود که از راه بصره و بغداد بایران برود و پس از توقف جزئی کشتی در عدن و مصر و بوشهر و محمّره در ۲ رمضان بصره رسید. قبل از ورود بصره در محمّره از طرف شیخ خزعل خان پذیرائی بسیار شایانی از شاه بعمل آمده و شاه عصر همان روز ورود بصره بطرف بغداد حرکت نمود و در ۵ رمضان در کربلا و در ششم آن ماه در نجف بود و در دهم ماه از بغداد بطرف خانقین حرکت نموده و در ۱۵ رمضان وارد طهران شد. در طهران اگرچه پذیرائی شایانی از شاه نمودند ولی گویا یکدسته‌ای هم در صدد تولید هیاهوئی بوده‌اند ولی متفرقشان کرده‌اند. دولت ایران در ۷ رمضان اعتراض نامه‌ای بتوسط وزیر امور خارجه ایران که در آن موقع در پاریس بود بدولت روس بمسکو فرستاد و جواب وزیر امور خارجه روس چیچرین^(۴) در ۱۱ رمضان بطهران رسید و مبنی بود بر اینکه اقدامات قشون روس در اترلی بکلی از لحاظ دفاعی و در نفع ایران و روس بوده است چونکه وجود کشتیهای قشون سفید (یعنی قشون روسی طرفدار اوضاع سابق) اسباب اغشاش روابط تجاری و رفت و آمد کشتیها در دریای خزر گردیده بود و البته بمجرّد آنکه رفع خطر شد و اوضاع نظامی اجازه داد قشون روس خاک ایران را تخلیه خواهد نمود. چیچرین در این جواب خود موادّ سوم و هفتم یادداشتی را هم که در رمضان ۱۳۳۷ بدولت ایران فرستاده بود دوباره تکرار مینماید و میگوید که کشتیهای ایرانی بآزادی میتوانند در دریای خزر رفت و آمد نمایند. ولی دولت ایران این جواب را کافی ندیده و تلگرافاً بوّزیر امور خارجه ایران از طهران امر داد که یادداشتی بهیئت اجرائیه انجمن اتحاد ملل بفرستد و از آنها بخواهد که یا روسهارا مجبور بتخلیه خاک ایران و جبران خسارات وارده بمملکت و اهالی بنمایند و یا ایران را در بیرون نمودن روسها از ایران و مجبور نمودن آنان برعایت بیطرفی آن مملکت کمک نمایند. انجمن اتحاد ملل در تاریخ ۲۶ و ۲۸ رمضان در لندن تشکیل یافت و مسئله در خواست ایران را با حضور وزیر امور خارجه ایران مورد بحث قرار داد ولی نتیجه‌ای گرفته نشد و گفتند چون خود دولت ایران مستقیماً با دولت روس داخل مذاکرات شده باید منتظر گردیده و دید چه خواهد شد.

روزنامه‌های فرانسه که از چندی باینطرف مدام سیاست انگلیس در ایران تاخت می‌آوردند در این موقع بیش از پیش جلوی قلم را رها نموده و یکصدای دوی دردرا در نسخ عهدنامه ۱۲ ذی القعدة که بین ایران و انگلیس بسته شده دیدند. روزنامه «ماتن» در ۱۳ رمضان (۲ ژوئن فرنگی) مقاله‌ای نوشته و با کمال سختی مسئله ملتجی شدن ایران را بانجمن ملل تنقید نمود و نوشت «قبل از آنکه تقاضا نامه وی (وزیر خارجه ایران) مورد توجه گردد هیئت مجریه انجمن اتحاد ملل باید تحقیقات نماید که وزیر خارجه تا چه اندازه نماینده دولت ایران است و دولت ایران هم تا چه درجه نماینده عقاید عمومی ملت ایران است». روزنامه‌های دیگر هم خیلی هیاهو کردند و عموماً یکتا چاره‌ها در آن دیدند که دولت انگلیس عهدنامه‌ای را که تازه با ایران بسته است ابطال و نسخ کند.

در انگلستان هم عدم رضایت و تنقید جراید از سیاست دولت انگلیس در مسائل آسیای وسطی مشهود است. دولت انگلیس در مصر و ایران همه وقت در خیال اینکه با دادن نشانها بشایخ و میهمانی دادن بخوانین و امرای آن ممالک میشود از عامه ملت و بشیروان آن صرف نظر و از مقاصد ملی آنان جلوگیری کرد برخطا و در خط بوده و هست. این بود خلاصه اخبار و شرح اوضاع عمومی راجع بایران تا تاریخ غره شوال امسال که ما این نظر اجالی را در اینجا ختم میکنیم و هرچه بعد از این تاریخ تغییرات و ظهوراتی بشود در شهرهای آتیه باز در تحت یک نظر اجالی آورده و خلاصه‌ای از آن شرح میدهم. مخصوصاً این نکته را باید بگوئیم که ما تصور میکنیم در روزنامه کاوه که علمی است و ماهانه فایده زیادی از تکرار اخبار روزانه‌ای که در ایران همان

(۱) H. C. Norman (۲) Haldan (۳) Narkunda (۴) Tchitcherin

در موقع خود نشر میشود نیست و بهتر آنست که از گاهی بگاهی مثل ثبت اجالی تاریخ اوضاع اخیره یک نظر عمومی بدان بیندازیم که از لحاظ تاریخی مفید تواند شد.

مطلبی دیگر از واقعات اخیره که خیلی مایه تأسف ما و همه ایرانیان مقیم این مملکت شده واقعه نزاعی است که ظاهراً میان اهل تبریز و قونسولگری آلمان در آنجا رخ داده و منجر بقتل نماینده آلمان در آن شهر گردیده است. حقیقت این حادثه اسف انگیز که خیلی موجب گفتگو و قیل و قال در نشریات آلمان شد هنوز کاملاً برما روشن نیست بلکه در نهایت تاریکی باقی است خصوصاً که از مأخذ ایرانی هیچ خبری از این واقعه نرسیده و اطلاعات ما محدود است بدانچه از تبریز طیب قونسولخانه آلمان بزبان فرانسه و کشف بسفارت آلمان در طهران بخاربه نموده و از آنجا بیرلین اطلاع داده‌اند یا آنچه مخبرین «رویتر» و روزنامه «تیس» انگلیسی از طهران تلگراف کرده‌اند. نظر باخبار مستقیم آلمان صورت واقعه از این قرار بوده که بواسطه پناهنده شدن بعضی اشخاص بقونسولخانه (۱) حکومت شهر با مردم قونسولخانه‌ها تحت نظر و مواظبت گرفته و مأمورین نظمی باطرف آنجا گذاشته بودند که کسی نتواند از آنجا بیرون رود و یا داخل شود شاید برای آنکه اشخاص متحصّن در آنجا ارتباطی با بیرون نداشته باشند و ظاهراً حکومت و اهل شهر که در این تلگرافات از آنها بعنوان «دموکراتها» اسم برده شده میخواستند متحصّنین را از قونسول بگیرند. قونسول آلمان ووسترو^(۲) برضد این محاصره اعتراض نموده و موقوف آتزا مطالبه کرده و چون در مطالبه خویش کامیاب نشد لهذا در ۱۶ رمضان بحکومت شهر نوشته که اگر تا ظهر آتروز مواظبین نظمی از اطراف قونسولخانه برداشته نشوند وی بهر کدام از مأمورین نظمی که دیده بشود شلیک خواهد کرد. مشار الیه این تهدید خود را موقوف اجرا گذاشت و مردم نیز که متحصّنین را میخواستند در جواب شلیک کرده و در این اثنا قونسول در پشت بام بواسطه تیری که بوی خورده مقتول شده است و هنوز هم قونسولخانه در حال محاصره است و طیب آلمان از تسلیم متحصّنین امتناع دارد. غیر از طیب مزبور سه نفر آلمان دیگر نیز در قونسولخانه هست. ما بدون آنکه در خود قضیه و کیفیت و قوع آن که لابد با مذاکرات میان دولت آلمان و ایران روشن خواهد شد اظهار رأی بکنیم فقط از این حادثه ناگوار مقتول شدن نماینده رسمی آلمان در یک شهر ایران تأسف خالصانه کرده و بر حال باز ماندگان او که یک بیوه و چند طفل اند متأثر هستیم. امید که این اتفاق ناگوار سکه و خلی بروابط حسنه و ملت وارد نیاورده و برای طرفین وسیله‌ای برای تحقیق دقیق اوضاع و تحصیل تجربه از آن و احتراز از تکرار اینگونه وقایع که با آبروی ملت علاقه دارد و موجب مزید ملاحظه در امور باریک بین المللی بشود.

کتاب

«ایران از نفوذ تدریجی تا باجگذاری»^(۳)

بنازگی از سلسله نتایج همت حیرت انگیز جناب قونسول لیتن یک کتاب بسیار مفیدی بزبان آلمانی بعرضه ظهور آمده که موسوم بعنوان فوق است. این کتاب یکی از بهترین و مفیدترین آثاری است که در فرنگ در باره اوضاع سیاسی بین المللی ایران نشر شده و جامع فواید بیشتر است. کتاب مزبور درباره اقدامات سیاسی و اقتصادی دول خارجه در ایران استیقای کلام کرده و با شرح و بسط کامل تأسیسات خارجی را

(۱) از اخبار جراید خارجه آنچه که در این باب بدست میآید این است که مردم در تبریز از همدستی قونسول آلمان با بعضی اشخاص که ظاهراً ارتباط با قفقازها و عثمانها داشته و بعنوان بالشویکی در کار نشر خیالات خود بوده‌اند شهه ناک بوده و پیدا شدن مبلغی از اوراق چاپ بالشویکی در یکی از چاپخانه‌های تبریز ماده‌ها منفجر کرده و مردم آذربایجان که خیلی برخلاف اینگونه خیالات هستند که از ناحیه ترکان جوان ناشی میشود و سوء قصدی بوحدهت ملی ایران از آن استشمام میگردد متهمین را دنبال کرده‌اند و آنها بقونسولخانه آلمان پناه برده‌اند.

(۲) Wustrow

(۳) Persien. Von der «Pénétration pacifique», zum «Protektorat»

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان
قران مارک سارمالمک

(۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران . . . ۱۰ ۵۰ نیم لیره انگلیسی

(۲) کشف تلیس از روی اسناد

محرمانه انگلیسی در باب ایران ۴ ۱۵ دو شیلینگ »

(۳) جنایت روس وانگلیس

نسبت بایران ۱ ۳ یک » »

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی

ایران ۵ ۱۵ سه » »

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادوای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشما تخفیف مهم داده میشود در ایران ضالین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران (خیابان ناصری) رجوع نمایند.

در ایران که در آن سرمایه خارجی کار میکند یگان یگان شرح داده و امتیازاتی را که دول خارجه در ایران از شصت و هفتاد سال باینطرف بتدریج بدست آورده اند و بزرگترین وسیله همان ترتیب مخصوص مملکت گیری دول فرنگ است که در قرن اخیر پیدا شده و فرنگها باصطلاح خودشان « نفوذ صلحی (۱) » نام داده اند و فارسی پوست کنده اش « مملکت گیری بی جنگ » میشود در آن کتاب جمع و تدوین و شرح کرده است. مؤلف محترم در آشنائی با اوضاع ایران در مملکت آلمان بلاشک اولین شخص است و چون عمری در ایران و تدقیق اوضاع و امور آن بسر برده و زبان فارسی را مثل یک نفر شخص با سواد ایرانی میداند و مدت مسدید در جمع این اسناد زحمت کشیده کتاب مزبور در رشته خود یکی از بهترین کتابهای اروپا در این زمینه است. معلوم است که در زبان فارسی چیز قابلی در این بابها تألیف نشده و دنباله کار شایان تحسین آقای مؤتمن الملک در جمع صورت عهدنامه های جاری ایران با دول خارجه که در زبان فارسی در این باب تنها کتاب است (۲) نیامد و نیت خود ایشان و بعضی دیگر در جمع امتیازات و طبع آنها نیز صورت پذیرفت. در زبانهای خارجه هم با آنکه در اوضاع عهد اخیر ایران چندین کتاب با نگلیسی و فرانسوی نشر شده مانند کتاب معروف لارد کرزن (۳) و استاد برون (۴) و آقای شوستر (۵) و آقای چیرول (۶) و آقای ویکتور براز (۷) و آقای اوژن اوتن (۸) و غیره باز کتابی مشتمل بر متن اسناد و قراردادهای ایران تا حال غیر از کتاب لوری (۹) ایتالیائی بنظر نرسیده ولی آنها بهیچ وجه قابل قیاس بتألیف تازه جناب لیتن نیست که شامل صورت قراردادها و امتیازات تا امسال است.

این کتاب مشتمل بر سه باب و یک خاتمه است. باب اول مشتمل است بر شرح تأسیسات مالی و اقتصادی و سیاسی خارجه ها در ایران و کار سرمایه خارجی در آن مملکت و منقسم است بر شش فصل و هر فصلی راجع است با اقدامات و علاقه های یک مملکت خارجی در ایران. باب دوم در ملاحظاتی است که در خصوص اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران شده و دارای فصولی است در شرح امتیازات در شعب مختلفه امور مملکت. باب سوم در تحقیق آنست که آیا برای اقدامات اقتصادی و معنوی آلمان در ایران امکان هست و خاتمه در شرح ملت پرستی ایران و نفوذ اسلام در آن مملکت است. این کتاب ذیلی نیز راجع بساست ایران بعد از متارکه جنگ اروپا و شرح قرارداد آخری ایران و انگلیس دارد و در آخر کتاب ۱۲ نقشه جغرافیائی ملحق است برای توضیح مندرجات کتاب. خلاصه کتاب مزبور یکی از مفیدترین کتب است برای سیاستون ایران که غالباً هنوز همه معلوماتشان را (مانند عهدی که خط و چاپ نموده) از « افواه رجال » کم عمق و بیسواد اخذ کرده و با کتاب سروکاری ندارند.

Pénétration pacifique (۱)

(۲) در این موضوع نیز در زبانهای فرنگی کتب متعدد موجود است مانند کتاب سیر ادوارد هرتسلیت (Hertslet) در عهدنامه های ایران با دول خارجه و نص متون آنها و کتاب آچیسون (Aitchison) باز در باب عهدنامه های هند و ایران و غیره.

W. M. Slueter (۵) E. G. Browne (۴) Lord Curzon (۳)
Lorini (۹) E. Aubin (۸) V. Bérard (۷) Chirol (۶)

اعلان

« ایرانشهر »



در کتابخانه

کتابهای

کتابهای

شرق

راجع بشرق

چاپ

در زبانهای

فرنگستان

اروپا

انواع عکسها و کارت پستالها و نقشه ها و هرگونه کتابهای

علمی وقتی فروخته میشود. عنوان:

Iranschahr, Berlin W. 30

در چاپخانه کاویانی در برلین چاپ شد